

**شکل‌های زندگی: به مناسبت انتشار رمان «بازنشسته» فریدریش دورنمات**

# عدالت بازنشسته می‌شود



**نادر شهریوری (صدقی)**

فریدریش دورنمات در ۱۹۹۰ بر اثر ایست قلبی درگذشت. او هنگام مرگ ۶۹ سال داشت. اگر بیشتر عمر می‌کرد، بیشتر علیه عدالت می‌نوشت تا تلقی رایج از عدالت را به چالش بکشد. در نمایش‌نامه «رومولوس کبیر» پس از آنکه امپراتور می‌میرد، رومولوس جانشینش می‌شود. هدف رومولوس در وهله اول تحقق عدالت است، به همین دلیل به مبارزه با ستمگران دست می‌زند. رومولوس آن‌قدر علیه بی‌عدالتی می‌جنگد که خود به ستمگری تمام‌عیار بدل می‌شود. دورنمات در «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی» بر هرگونه تلاش برای تحقق عدالت -تغییر جهان- خط بطلان می‌کشد و در کتاب «نویل» می‌گوید سعی برای نجات جهان مفهومی ندارد و حتی از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید این جهان ارزش نجات‌دادن ندارد. درباره دورنمات گفته می‌شود که نگران عدالت در جهان بود. این درست است اما به آن معنا نیست که به تحقق عدالت خوش‌بین بود که بالعکس او در بیشتر رمان‌ها و نمایش‌نامه‌هایش به ایده خوش‌بینانه‌ای که به وعده تحقق عدالت بینجامد تردید نشان می‌دهد. واکنش دورنمات علیه عدالت موضع علیه عدالت به‌مثابه امری پوزیتیو- ایجابی- است که همچون دالی اعظم

تمامی تناقضات نهفته در درون خود را پنهان می‌کند تا ظاهری فریبنده از خود به نمایش بگذارد. نمایش‌نامه «دیدار با بانوی سال‌خورده» که از مشهورترین نمایش‌نامه‌های دورنمات است در شهری کمنام به نام گولن که البته می‌تواند هر شهر دیگری باشد اتفاق می‌افتد. این شهر قبلاً رونق داشته اما حال فلاکت‌زده شده که در آن بی‌عدالتی موج می‌زند. بانویی سالخورده و میلیاردر - صاحب کمپانی‌های نفتی- به نام کلر زاخانسیان تصمیم می‌گیرد به شهر گولن که در آنجا متولد شده و کودکی و نوجوانی‌اش را آنجا گذرانده است برگردد تا رونق از دست‌رفته را همراه با ثروت و رفاه به شهر بازگرداند. مردم گولن در انتظار عدالت که همانا ورود بانوی سال‌خورده است روزشماری می‌کنند. روز موعود فرامی‌رسد و کلر با هفتمین همسر خود به شهر زادگاهش وارد می‌شود. در ابتدا شهر یکپارچه شور و هیجان می‌شود اما زمان چندانی نمی‌گذرد که مردم شهر گولن درمی‌یابند که وعده عدالت تنها پوششی برای انتقام کلر زاخانسیان از مردی به نام آلفرد اوپل است. همان کسی که او را در جوانی اغفال کرده و به خودفروشی کشانده است. حالا این بانوی ثروتمند حاضر است یک میلیارد بدهد تا «عدالت» اجرا شود.

«عدالت» از همان ابتدا، حتی از کودکی برای دورنمات مسئله‌ای جدی بود، زیرا در خانواده‌های مسیحی و پایبند به عدالت - به صورت امری اخلاقی و فردی- به دنیا آمده بود. او در نوجوانی به تحصیل در علوم دینی پرداخت اما بعدها به نویسندگی روی آورد. اول برای گذران زندگی نمایش‌های رادیویی می‌نوشت و سپس به صورتی حرفه‌ای به نویسندگی روی آورد تا از مهم‌ترین

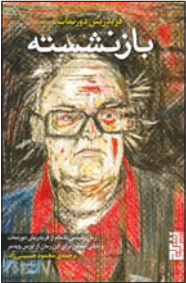
نمایش‌نامه‌نویسان جهان شد. در زمانه دورنمات دو موج پرنفوذ با فرانکسی قوی هم‌زمان دست‌اندرکار تلاش برای طرح و اجرای ایده‌های نو به منظور تحقق جهانی بهتر بودند. یکی جریان مسیحی با آموزه‌های اخلاقی که بیشتر به رسنگاری فردی می‌انديشید و دیگری موج قوی مارکسیسم بود که فضای آن سال‌ها به‌خصوص دوران پس از جنگ جهانی دوم را تحت تأثیر ایده‌های بیشتر اجتماعی خود قرار داده بود. دورنمات این دو موج سراسری را هم‌زمان دریافت می‌کرد، دو موجی که مقصد و هدفشان در نهایت تحقق عدالت بود. دورنمات هم‌زمانی این دو موج را در یکی از مهم‌ترین نمایش‌نامه‌های خود «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی» نشان می‌دهد. او در این نمایش باز به دغدغه همیشگی خود یعنی «عدالت» می‌پردازد. دورنمات در این نمایش خواننده را با دو مصلح آشنا می‌کند، مصلحانی همچون سایر مصلحان که در پی تحقق عدالت بودند. «...یکی به نام می‌سی‌سی‌پی و دیگری موسوم به سن کلود... هریک پسر و پرحرارت و متعصب مسلک فلسفی جداگانه‌ای شده است که رقیب دیگری است چون تصادفاً به کتابی غیر از دیگری برخورد کرده‌است، می‌سی‌سی‌پی تورات را خوانده است و سن کلود مارکس راه». اما چنان‌که رسم دورنمات است، او نماد عدالت را در فیگور این دو شخصیت تاریخی به مضحکه می‌گیرد. از نظر دورنمات این دو مصلح در نهایت قربانی مفهومی موهوم به نام عدالت شده‌اند، زیرا از درک این مسئله غافل‌اند که توهماتشان در برابر جهانی که هر بار به‌واسطه بخت و تصادف به شکلی ظاهر می‌شود جایی ندارد. در حقیقت آنان بازیچه جهانی شده‌اند که آنها را به بازی گرفته است. «بازنشسته» آخرین نوشته پلیسی دورنمات است که اخیراً به همت محمود حسینی‌زاد به فارسی ترجمه شده است. «بازنشسته» داستانی است باز درباره عدالت که دورنمات احتمالاً به ابتکار شخصی آن را مانند رمان دیگریش «عدالت» ناتمام باقی می‌گذارد، تا شاید بر این ایده اصلی اش تأکید کرده باشد که عدالت در اساس موضوعی همچنان گشوده باقی خواهد ماند. «بازنشسته» از جهاتی در مقابل نمایش‌نامه «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی» قرار می‌گیرد، زیرا در این داستان عدالت جدی گرفته نمی‌شود، بلکه مضحکه می‌شود. «بازنشسته» داستان بازرسی به نام هش اشتلر است که بعد از سالیانی متمادی تلاش در مبارزه با خلافکاران درمی‌یابد که تصوراتش از اجرای عدالت به عنوان وظیفه قانونی و سازمانی موهوم و در بهترین حالت فرمالیته است، چون در پس ماجرا زندگی واقعی‌طور دیگری جریان دارد. دورنمات در «بازنشسته» تنش میان زندگی و قانون یا به عبارتی دقیق‌تر، تنش میان جریان زندگی و سد سکندر قانون را نمایان می‌سازد. عدالت در داستان‌های دورنمات هر بار با شکلی تازه ظاهر می‌شود و در «بازنشسته» به شکل قانونی نمایان می‌شود که اشتلر به‌عنوان بازرس مجری تحقق آن است.

دورنمات در «بازنشسته» چنان‌که حسینی‌زاد می‌گوید «به سیم آخر می‌زند»، در حقیقت عدالت را به تمامی سلاخی می‌کند، چون از عدالت و اعتبار قوانین و اجرای قانون برداشت دیگری دارد. اما قبل از آنکه عدالت بازنشسته شود، دورنمات به تشریح عدالت - دقیقاً به مفهوم پزشکی‌اش- می‌پردازد. در حقیقت سقوط عدالت با بازرس برلاخ شروع می‌شود تا در نهایت به بازرس اشتلر می‌رسد. اما بازرس اشتلر همان بازرس برلاخ است، هر دو بازرس عدالت‌اند، اما زمانی به اندازه سیر رمان‌های پلیسی دورنمات لازم است تا عدالت به سیم آخر برزند. «...در همان کتاب اول «قاضی و جلادش» بازرس به اجرای عدالت شک دارد. در «سوءظن» هم خودش در پی آن می‌رود که آن قاتل نازی را دستگیر کند. در «قول» هم به همین صورت... در «قول» ما با خطای انسانی روبه‌رو هستیم اما باز بازرس خودش در پی ماجراست. در «عدالت» دورنمات بی‌پرواتر می‌شود، می‌خواهد حمله شدید بکند به دادگستری و قوه قضا... یک نفر کسی را در روز روشن می‌کشد... اما نمی‌تواند ثابت کند... در «بازنشسته» دیگر به سیم آخر می‌زند».

اشتلر یا همان بازرس عدالت که به سیم آخر زده است، در نهایت همدست و دمخور دزدها و گانگسترهایی می‌شود که مدت‌ها از پرونده‌شان باخبر بود و گویا می‌خوشید خطاهای «عدالت» را جبران کند. اشتلر در پایان نسبی‌گرا می‌شود. به نظر دورنمات بدیل -آلترناتیو- عدالت حتی در مقابل موج‌های قوی نسبی‌گرایی است. شاید به همین دلیل باشد که دورنمات داستان «بازنشسته» را به پایان نمی‌رساند تا دیگران اگر بتوانند رشته بی‌پایان بی‌عدالتی را به سرانجام برسانند.\*

**بی‌نوشت‌ها:**

- هفت سال بعد از مرگ دورنمات اورس ویدمر می‌کوشد کتاب ناتمام دورنمات را به پایان برساند.
- «دورنمات»، جورج ولوارث، عزت‌الله فولادوند.
- «بازرسی که اصلاً نگامت نمی‌کند»،فت‌وگو با محمود حسینی‌زاد، علی ورامینی، روزنامه هم‌میهن بیستم بهمن ۱۴۰۱.



### بازنشسته

**فریدریش دورنمات**

**ترجمه محمود حسینی‌زاد**

**نشر برج**

### دورنمات و رمان‌های کارآگاهی او فاتحه رمان پلیسی

**شرق**؛ اینک با ترجمه رمان‌های مطرح دورنمات (قول، قاضی و جلادش، سوءظن، عدالت و بازنشسته) به زبان فارسی می‌توان این ادعای جورج ولوارث\* را درک کرد که معتقد بود اگر آوازه جهانی دورنمات به نمایش‌نامه‌های اوست، به‌هیچ‌روی فقط نمایش‌نامه‌نویس نیست و رمان‌ها و داستان‌های کوتاه مهمی نوشته است. از نظر این منتقد و مفسر دورنمات، وجود خبث و شر ناب محور رمان‌های پلیسی دورنمات به‌خصوص «قاضی و جلادش» و «سوءظن» است. البته شاید مطرح‌ترین رمان پلیسی دورنمات «قول» باشد که زودتر از دیگر رمان‌هایش به فارسی نیز ترجمه شده و اقتباس‌های سینمایی از آن بیش از دیگر رمان‌ها آن را بر سر زبان‌ها انداخته است. از دید ولوارث رمان پلیسی نوید می‌دهد که گره از مشکل‌ها گشوده خواهد شد و سرانجام عدالت برقرار می‌شود و نیکی بر بدی ظفر خواهد یافت. به تعبیر او دورنمات رمان پلیسی می‌نویسد؛ چراکه نامیدانه آرزومند است امور معنا و منطقی داشته باشند؛ اما نگاه دورنمات به پدیده‌ها و به‌خصوص به مفهوم عدالت یکسان نمی‌ماند و این تغییر در رمان‌هایش نمود پیدا می‌کند. او از زبان یکی از شخصیت‌هایش دکتر امنبرگر که دوست کارآگاه معروف دورنمات به نام برلاخ است، می‌گوید همه چیز بی‌معناست و امور جهت و هدف خاصی ندارد و معلوم نیست عاقبت چه می‌شود و بخت و تصادف است که امور بر امور حاکم است. دکتر از این اصل نتیجه می‌گیرد که چیزی به نام عدالت وجود ندارد. و عدالت امری دلبخواه و ساختگی است؛ اما به هر تقدیر، رمان دورنمات با پیروزی نیکی بر بدی تمام می‌شود؛ ولی به قول ولوارث نیکی به طرز سحرآمیزی به پیروزی می‌رسد. «قبلاً دورنمات داستان را به جایی رسانده بود که به نظر می‌رسید تنها راه حل ممکن، فاتح شدن شر و بدی است؛ برای شکستن این بن‌بست، او شخصیتی اسرارآمیز را وارد صحنه می‌کند که به ارواح بیشتر می‌ماند و موجودی قسوق طبیعی می‌نماید؛ جهودی غول‌پیکر به نسام گالیور که امنبرگر سال‌ها پیش در اردوگاه مرگ، بدون بیهوشی روی او جراحی کرده است. گالیور با وجود آن جنه عظیم قادر است بدون کوچک‌ترین صدا در دل شب حرکت کند (چون روزها هرگز آفتابی نمی‌شود) و از جاهای بسیار تنگ و باریک بگذرد... و خلاصه موجودی اسطوره‌ای ولی همراه با عنصری از شخصیت یهودی سرگردان است که اکنون از دشمنان قوم یهود انتقام می‌گیرد. گالیور، امنبرگر را مجبور به خودکشی می‌کند و داستان تمام می‌شود؛ ولی مسئله شر ناب همچنان ما را سرگردان می‌گذارد؛ زیرا تنها موضعی است که می‌توان از آن به طور منطقی دفاع کرد، و عدالت تنها به طریق سحرآمیز تنسفی آرزو پیروز شده است». برتری عنصر بخت و تصادف در سرنوشت انسان‌ها، برای توجیه منطقی شر و بدی بی‌معناست، با این حال دورنمات بر عنصر بخت و تصادف تأکید دارد و در آثارش نشان می‌دهد تلاش برای مفسار حوادث یا حاکم‌کردن عقل بر واقعیت ناممکن است. ولوارث معتقد است سنجش بخت و تصادف در «قول» بهترین راه درک اندیشه دورنمات است و جالب آنکه خود او عنوان فرعی «قول» را «فاتحه رمان پلیسی» گذاشته است. «از نظر دورنمات رمان پلیسی مرده است و دیگر نه میل به تفریح و تفنن نوشتن آن را توجیه می‌کند و نه تفسیر آرزو. او در «قول» نشان می‌دهد «عقل و منطق تراویده از یک مغز بی‌مانند» به‌تنهایی کافی نیست و آدمی هر قدر هم دارای نیروی ذهنی برتر و درک عالی باشد، نمی‌تواند مهار واقعیت را در دست بگیرد؛ زیرا واقعیت تابع بخت و تصادف و بیش‌بینی ناپذیر است.

✦ **فریدریش دورنمات**، **جورج لسوارث**، **ترجمه عزت‌الله فولادوند**، **نشر فرهنگ جاوید**

۳. به ترتیب تاریخ انتشار: شرارت شیطان اثر نجیب محفوظ و چند داستان دیگر

(انتشارات سسکه؛ تهران، ۱۳۷۱) - بعدها با عنوان اصلی‌اش «موعظه شیطان» منتشر شد (نشر شادگان؛ تهران، ۱۳۷۹).
نگاهی به داستان معاصر عرب (ناشر مؤلف؛ تهران، ۱۳۷۲).
ملکوت در غبار، مصاحبه بلندی با آدوینس (انتشارات مروارید؛ تهران، ۱۳۹۰. چاپ دوم ۱۳۹۳)، رمان عرب؛ درآمدی تاریخی و انتقادی، اثر راجر آلن (نشر شادگان؛ تهران ۱۳۹۷)، شعر و شاعران عرب، و چند گفتار در باب ترجمه (انتشارات روزآمد؛ تهران، ۱۳۹۸).

۴. اضافه‌کنم که این مقاله مبداش شکوایه‌ای «خصوصی» تلقی شود؛ شکوایه‌ای است معمولی» که کرد بدتر بیشتر مترجمان در جامعه‌ای سانسورزده است.

۵. تاریخ دقیق چاپ این مقاله را به یاد ندارم، ولی پیش نویس آن در جلسه مجتمع فرهنگی «بهاران» در معرفی رمان «گدا» اثر نجیب محفوظ، به ترجمه مترجم معروف دکتر محمد دهقانی و با حضور خود ایشان و آقای مرعشی‌پور خوانده شد، و بعدها در کتابی با نام «شعر و شاعران عرب» منتشر گردید؛ (انتشارات روزآمد؛ پیشین...)
مشکل همه این کتاب‌ها «کم‌تیراژه‌بودن آنهاست، و همین راه را برای فروشندگانی همسوار می‌کند؛ ترچه نویسنده این کتاب به آگاهان و دست‌اندرکاران» دل خوش دارد که از این قضایا سر درمی‌آورند- گرچه تعدادشان کم است.

۶.کمال عبدالجواد شخصیت اصلی تریلوزی نجیب محفوظ، خالد و... یک تپ شخصیتی است و قهرمان بسیاری از رمان‌های فارسی، و همین‌طور فیلم «دونده» اثر درخشان امیر نادری است، و قس علی‌هذا... (بگویم که احمد محمود هم لثایه دارد؛ همسایه‌ها، زمین سوخته، دیدار، و سیوررت‌اصیوررت خالد را در همان رمان‌ها دنبال می‌کند).

۷. در این کتاب که قرار بود، «کتابی از نویسندگان و مترجمان مختلف در آثار نجیب محفوظ باشد -و نشد- مقال‌های هست از تروهو لوگاسیک -Trevor Le Gas- stick، مترجم انگلیسی «کوچه صدق» (لندن؛ هاینه‌مان، ۱۹۷۱)، اثر نجیب محفوظ -به قلم فیروزان زُهادی، پاراگراف آخر این مقاله آن‌قدر پرمغز و آن‌قدر روان ترجمه شده که ارزش دارد به‌تمامی نقل بشود: «در این رمان نیز همچون بسیاری از آثار محفوظ [مان زان] ۴ را می‌بینیم که در قالب شخصیت کوچه و محله‌ای می‌مرگ درآمده و کانون مرکزی حوادث داستان شده است؛ کوچه و محله‌ای که در آن دایره زندگی و مرگ جاودانه در دور و تسلسل است، آمال و آرزوها و ترازدی ساکنان خود را با بی‌تفاوتی نظاره می‌کند. رمان جهسا یکسره درام زندگی بشر را در کانون دید خود قرار داده است، و این حاصل انتخاب صنعتکاری ادبی است با مهارتی تکان‌دهنده. اما در کوچه صدق نیز مثل نفس زندگی و نشاط و رنگ‌آمیز و هیجان هست که به این چشم‌انداز فانی و زودگذر روح و حیات ببخشد».

۸. کتابی در فارسی هست به همین نام «رودرمان» رضا جولایی که گمان نمی‌کنم به این مقوله پرداخته باشد.

۹. همین لقب را نیز «جیزنویس‌ها» -به قول مجتبی مینوی- در مقاله‌های خود آورده‌اند (تو کویدی خود ابداع کرده‌اند) و به نام نامی خود سکه زده‌اند.

۱۰. به نظر من، خواننده متصف این مقال، به نویسندگانش حق می‌دهد که اگر

بخواهد در این زمینه بیشتر قلم بفرساید، باید کتابی در قطر «تریلوزی» بنویسد!

(ادوینس می‌گوید: اینکه تأثیر بردناری، مگر اینکه سنگ باشی؛ و خود پاسخ می‌دهد: سنگ هم تأثیر می‌پذیرد؛ گردش فصول؛ باران، تابش آفتاب و...).

۲- اینکه قهرمان نوجوان ثلاثیه را «مارکسیست» بخوانیم، به نظرم کمی جای تامل دارد. شاید بعدها مارکسیست شود و می‌شود. (قهرمان ثلاثیه: تریلوزی؛ سه‌گانه) مثل «خالد». قهرمان «همسایه‌ها»ی احمد محمود نوجوانی است، که زندگی‌اش سیوررت صیوررتی اجتماعی است که با اصطلاح معاصر «شدن» از آن یاد می‌کنند. نوجوانی، جوانی و بزرگسالی<sup>۱</sup> آری، خالد یک تپ است، اوایل رمان محمود او یک نوجوان است و رمان از زبان او نقل می‌شود. بزرگ می‌شود، جایی کار پیدا می‌کند، مانند دوستان و همکارانش اعصاب می‌کند و به زندان می‌افتد. در هر حال برای او و کمال عبدالجواد باید اسم و اصطلاح مناسبی پیدا کرد (در ادبیات عرب برای چنین تپیی «دانسته است». برگزیده‌اند و کتاب معروف و سرسودای دکتر غالی شکری، «المنتمی فی ادب نجیب محفوظ» ناظر به همین معنی است).

۳- در جای دیگر از پرسش‌ش‌ها درباره مقوله «زمان» - از کتاب شرارت شیطان، و بعدها موعظه شیطان<sup>۲</sup>، و نیز «رمان عرب» استفاده شده (مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب‌ها در پایین آمده)، برای بحث مفصل‌تر در باب «زمان» در آثار نجیب محفوظ، رجوع شود به: راجر آلن، درآمدی تاریخی و انتقادی بر رمان عرب، به ترجمه این کمینه (نشر شادگان؛ تهران، ۱۳۹۷)، صص ۱۱۱ و ۱۴۳.

۴- موضوع «نقد قدرت و نقد جامعه»، به‌تمامی از مقدمه مترجم کتاب بر «ملکوت در غبار؛ یک مصاحبه بلند با آدوینس» گرفته شده است. «آدوینس را داریم که می‌گوید: «بر سلطه نیستیم؛ با سلطه هم نه». مترجم بعد از مقدماتی «نظر شخصی» خود را چنین بیان می‌کند: «این گفته آدوینس با گفته شاعر ایرانی تعارضی ندارد؛ سهل است، ممکن آن است و درکی وسیع‌تر از «سلطه» -قدرت- عرضه می‌کند، به‌خصوص وقتی «نقد سلطه» را با نقد «جامعه» توأم سازد».

۵- آقای محمدرضا مرعشی‌پور، مترجم کتاب، «ثلاثیه» را چون کتاب «مادام بوواری» گوستاو فلوربر می‌داند. ایشان این گفته و حتی نام گوستاو فلوربر، را از کتاب «درآمدی تاریخی و انتقادی بر رمان عرب»، صفحه‌های ۱۴۳-۱۴۴؛ کتاب پیش‌گفته



۱۱



۱۱



۱۱



۱۱